أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 من در نظرم بود كه امشب قبل از ماه محرم تتمه همان صحبت‌های قبل ادامه پیدا كند، و چند دقیقه‌ای هم را جع به مسئله محرّم و عزاداری سیدالشّهدا علیه‌السّلام كه طبعاً رفقا اطلاع دارند نسبت به مبانی و موازین و خب ما هم راجع باز راجع به آن صحبتی بكنیم، ولی با خود گفتم كه اگر آن بحث گذشته را موقّتاً امشب ما ادامه ندهیم و به همین مسئله سیدالشّهدا و عزاداری و كیفیت عزاداری و موازینی كه بزرگان ائمّه علیهم‌السّلام آن موازین را بیان كردند و چه بسا ما از آن مبانی و موازین فاصله گرفتیم راجع به آنها مطالب امشب را در خدمت رفقا باشیم گفتم شاید بهتر باشد، مناسبتر باشد.

 درباره مسئله عاشورا و داستان سیدالشّهدا قضیه خیلی جای صحبت دارد از طرق مختلف و زوایای مختلف.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه نسبت به این قضیه واقعاً سعی بلیغ كردند و حقّ مطلب را ادا كردند و من ندیدم در جایی كه بزرگی كه بر مبانی مطلّع باشد در داستان سیدالشّهدا علیه‌السّلام مثل ایشان قلم بزند و توضیح و تبیین مطلب كند.

 حتّی وقتی كه ایشان آن كتاب روح مجّرد را نوشتند به من فرمودند كه این كتاب را شما مطالعه كن و ببین چه به نظرت می‌آید؟ چه به نظرت می‌آید؟ ناگفته نماند كه آن كسالت قلبی درست بعد از نوشت این كتاب عارض شد یعنی نیم ساعت بعد از این كه این كتاب را نوشتند و آمدند به اندرونی و به والده با یك حالت بهجت و شعفی كه ایشان می‌گوید من كمتر دیدم از ایشان در طول زندگی كه این شعف و خوشحالی و انبساط از ایشان مشاهده شود، با یك شعف زائدالوصفی به والده ما فرمودند كه البشارة، البشارة كه آن چه را كه در نظر داشتم راجع به آقای حدّاد انجام دادم، و این نشان می‌دهد كه نسبت به این روح مجّرد ایشان عنایت خاصّی داشتند كه با این وصف ایشان بیان كردند این قضیه را. و من تحقیقاً می‌توانم عرض كنم آن كسالت قلبی ایشان كه باعث شد كه دو هفته در بیمارستان بستری شوند و همان آنوریسم قلبی پیدا كردند و آئورت و پارگی آئورت، این یك ارتباط تنگاتنگی داشته با نوشتن این كتاب و پاداش این نوشتن این كتاب این عارضه بود كه برای ایشان پیدا شد، اهل معنا خوب متوجّه می‌شوند كه من چه می‌خواهم عرض كنم! البّته خود ایشان هم در اواخر حیاتشان به این عرض بنده یك اشاره گذرا كردند.

 در این كتاب وقتی كه من مطالعه كردم این كتاب را، به داستان عاشورا كه رسیدم و مسئله حضرت حدّاد و كیفیت نظر ایشان و دیدگاه ایشان نسبت به سیدالشّهدا خیلی عجیب، من مبتهج شدم و دیدم كه با آن چه كه خودم از ایشان مشاهده می‌كردم كاملًا منطبق است چون بنده دو محرّم را در خدمت مرحوم حدّاد بودم كه یكی در سنین سیزده، چهارده سالگی بود و یكی هم در سن هفده سالگی كه پس از مراجعت از حج بیت اللَه الحرام بود كه به اتّفاق مرحوم آقا مشرّف شدیم به عتبات و حدود یك ماهی در آن جا بودیم و پس از ایام عاشورا به ایران مراجعت كردیم. خیلی قضّیه مرحوم حدّاد در این دهه عاشورا، هر دهه‌ای قضّیه قابل تأمّلی بود و هر كسی كه حالات ایشان را پیگیری می‌كرد از اوّل محرّم دقیقاً متوّجه می‌شد كه ایشان همراه با قافله‌

 كربلا روزها را یكی پس از دیگری می‌گذراند: روز اوّل محرّم، روز دوّم، مسائلی كه اتّفاق افتاد برای سیدالشّهدا، ورودشان در كربلا و نزول آن حضرت و برخورد آن حضرت با لشگر كفر و جریانی كه در روز سوّم اتفّاق افتاد، و روز چهارم و همین طور من احساس می‌كردم و این احساسم را در آن موقع به كسی نمی‌گفتم ولی بعدها به مرحوم آقا عرض كردم یك همچنین چیزی، ایشان تبسمی كردند و هیچ نگفتند. من احساس می‌كردم كه ایشان مثلًا در این روز پنجم و ششم با خود آن حضرت در جریان عاشورا متحّد هست و اتحّاد دارد.

 و البتّه هر روز به یكی از افرادی كه در صبح در بین الطلوعین، به افرادی كه بود دستور می‌دادند كه زیارت عاشورا بخوانند و خوانده می‌شد و بعد هم دو ركعت نماز می‌خواندیم و بعد تمام می‌شد؛ و افرادی كه بودند هر كسی می‌رفت و به كار خودش می‌رسید. تا این كه در روز عاشورا دیگر عجیب بود حالات ایشان، خیلی عجیب بود برافروختگی به نهایت رسیده بود و درست یادم است كه در روز عاشورا به ما امر می‌كردند بلند شوید و بروید و در دسته‌جات شركت كنید. ایشان به ما امر می‌كردند و ما می‌رفتیم، می‌رفتیم حالا یا با هم بودیم یا متفّرق می‌شدیم و آن جمعیت و دسته‌جاتی كه می‌آمد دیگر هر كسی در یك جا مخصوصاً می‌فرمودند كه در ظهر روز عاشورا بروید و این دسته را گروهی را كه از طویریج می‌آیند و هروله كنان چهار فرسخ راه را طی می‌كنند و می‌آیند، بروید در آن دسته شركت كنید! و می‌فرمودند این مسئله را كه سیدالشّهدا علیه‌السّلام یك عنایت خاصّی به این دسته طویریج دارد و یك كوزه آبی در دست حضرت هست در ظهر روز عاشورا و این را مخصوص افرادی كه در دسته طویریج هستند حضرت قرار داده است. این كلمات خب كلمات من و امثال من نیست. كلمات بزرگانی است كه آنها حسابشان از حسابها جدا است و نسبت به این مسئله خب ما باید فكر كنیم و تأمل كنیم كه اینها در چه حال و هوایی بودند!

 وقتی كه این روح مجرّد را بنده مطالعه كردن و آن چه را كه راجع به مرحوم حدّاد ایشان نوشته بودند كه حالت بهجت عجیبی برای ایشان حاصل می‌شد مخصوصا در روز عاشورا، و از شدّت آن حالت بهجت اشك از چشمان ایشان مانند ناودان می‌آمد و كسی نمی‌توانست با ایشان تكّلم كند و صحبت كند و ایشان مجال نمی‌دادند كسی با ...! این چه بهجتی هست، آیا خنده است؟!!

 این كسانی كه اعتراض می‌كنند و از روی نادانی بر این مطالب خرده می‌گیرند باید از آنها سؤال كرد كه آیا منظور مرحوم آقا رضوان اللَه علیه كه حالت بهجت عجیب به ایشان دست می‌داد و دانه های اشك همین طور، از این خنده است كه خب خنده كه آدم اشكش نمی‌آید! حالا بعضی از خنده هااست كه آدم یعنی ایشان می‌خندیدند، شاد بودند همان طوری كه ما شاد هستیم، خوشحال شدیم، خوب شد كه این قضیه انجام شد، خیلی خوب شد! این طور بوده؟ خب مسئله این طور نبوده و این اتهّام و تهمت است. این حالت بهجت چیست و آیا حتما حالت بهجت توأم با اظهار شادی كردن باشد؟! كف زدن باشد و اظهار خوشحالی كردن باشد یا این كه بهجت به معنای انبساط نفس و انبساط قلب و احساس لذّتی است كه آن لذّت با هزار و هزارها

 مظاهر لذّت نمی‌تواند به دست بیاید، به دست بیاید! وقتی كه انسان از یك چیزی لذّت می‌برد؟ خب از چه لذّت می‌برد؟ باید یك مظهری داشته باشد دیگر! یا فرض كنید كه انسان آن چنان تشنه است كه سر از پا نمی‌شناسد برای رسیدن به آب و وقتی كه به یك آب خنكی كه درون پارچ ریختند و یخ هم در آن ریختند و جلوی آن گذاشتند و انسان همین طور خود را می‌اندازد بر روی او، آن احساس لذّتی كه برای او پیدا می‌شود، یا این كه غذایی می‌خورد، یا این كه لذّات دیگری كه در این دنیا هستند و مردم به آن لذّات مشغول هستند و متنّعم هستند. آن لذّت و شعف و انبساطی كه برای این افراد در این گونه موارد می‌شود از این قبیل است و از این قسم است كه خب این كه ما می‌دیدیم این جور نبود، از این قسم نبود، خب این اتّهام است، این اتّهام است.

 من در آن موقع به این مسئله متفطّن شدم كه ایشان در روز عاشورا دارد در زیر پَر سیدالشّهدا دارد صعود می‌كند. آن صعودش را به همان عوالمی كه سیدالشّهدا بود، آن صعود برای او حالی به وجود می‌آورد كه دیگر كسی نمی‌توانست با ایشان حرف بزند، كسی نمی‌توانست با ایشان تكلّم كند، كسی نمی‌توانست، یعنی احساس بنده این بود كه سیدالشّهدا در آن روز همان طوری كه خیلی‌ها را می‌بردند از اصحابشان را، از افرادی كه همراه ایشان بودند، اینها سیر می‌دادند و زیر پر خودشان می‌گرفتند و می‌بردند آن جایی كه لا عَینٌ رَأَت وَ لا اذُنٌ سَمِعَت وَ لا خَطَر عَلَی قَلبِ بَشَر در عالمی می‌بردند كه نه به گوششان رسیده بود و نه به مخیله آنها خطور كرده بود و اگر تا روز قیامت ما بنشینیم و بخواهیم گوشه‌ای از آن مطالب را تصوّر كنیم ما تلاش بیهوده كرده‌ایم و به آن جا نخواهیم رسید!! حلوای تنتنانی تا نخوری ندانی!

 آن حالت ارتقاءو رقاء را من احساس می‌كردم كه یك همچنین قضّیه‌ای اتفّاق دارد می‌افتد یك همچنین مسئله‌ای دارد اتفّاق می‌افتد و آن لذّت، لذّتی بود كه اشك از چشمان ایشان همین طور مثل ناودان جاری می‌كرد، درست؟!

 این مسئله، خب ما وقتی كه این مطلب را خواندیم از كتاب روح مجرّد، وقتی كه این كتاب چاپ شد دیدیم ا آن صفحه بعد نبود، صفحه بعد از این مطلبی كه ایشان نوشته بودند من نخواندم این مطلب را كه به نحوی مسئله توجیه و یك قدری مطلب قابل پذیرش‌تر شده بود در آن صفحه بعد. رفتم خدمت ایشان، مرحوم آقا، و گفتم: آقا این مطلبی را كه این جا هست آن موقع من مطالعه می‌كردم نبود. ایشان یك خنده ای كردند و فرمودند: بله، آن موقع این نبود. با ما تماس گرفته شد و گفته شد كه این مطالب برای افراد قابل هضم نیست، یك شخصی تماس گرفت و ممكن است نسبت به این مسئله افراد دچار بعضی از تصوّراتی بشوند كه حالا فرض كنید كه ایشان از این قضّیه كربلا اصلًا ناراحت نشده، طوری نشده، باكیش نیست و به عنوان یك مسئله عادی این قضیه به اصطلاح تلقّی شود و اینها، ما آمدیم و به خاطر این نكته مسائل را اضافاتی به آن كردیم و یك مطالبی آوردیم تا این كه آن كسانی كه شاید نتوانند آن مطالب قبل را هضم كنند، آن مطالب بعد بتواند جبران كند. امّا قضّیه همان است، مسئله همان است كه ما در آن صفحات مطالب را روشن كردیم.

 و واقعاً در این جا باید گفت كه مولانا رحمت اللَه علیه حقّ مطلب را ادا كرده و آن مطالب را به صورت شعر درآورده و آن حالات را به صورت شعر درآوردهاست كه اصلًا قضّیه كربلا قضیه مصیبت نیست.

 قضّیه كربلا قضّیه نوحه و گریه و ز اری نیست، قضّیه كربلا قضّیه غم و اندوه وحزن نیست! شما خبر دارید چه اتفّاقی افتاده، خبر دارید؟! چه مسائل انجام شده؟ خبر دارید خدا در این جا چه بذل و بخشش‌ها كرده، چه بذل و بخشش‌ها كرده؟! در این جا دیگر برای عالم وجود در عرصه كربلا خدا سنگ تمام گذاشته است در یك جمله. یعنی از اوّل خلقت عالم ظاهر را شما بگیرید تا ابدّیت، خدا در روز عاشورا خدا سنگ تمام گذاشت!! این كه عرض می‌كنم از پیش خودم نمی‌گویم، دیگر یكی از چیزهایی كه شنیدیم امشب در خلقت آدم، در خلقت ابراهیم، در خلقت رسول اللَه در خلقت امیرالمؤمنین، در مسائل و جریاناتی كه اتفّاق افتاد و اینها، خدا در روز عاشورا به تمام معنی الكلمه تجلّی اسماء كلیه و صفات كلیه‌اش ظهور پیدا كرد در حضرت. این قضّیه قضّیه‌ای است كه باید بخواهیم، باید بخواهیم از خدا، باید از خود امام حسین بخواهیم كه خلاصه تا حدودی به ما نشان بدهد كه ما كجا می‌توانیم به آن مغزای قضیه برسیم، لااقل همین یك گوشه كه بتواندنشان بدهد.

 لذا مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه همیشه به كسانی كه به كربلا می‌آمدند و به زیارت سیدالشّهدا و خدمت ایشان مشرّف می‌شدند، می‌فرمودند:" از خدا امام حسین را بخواهید و از امام حسین خدا را بخواهید!" این كلام خیلی كلام عجیبی است! از خدا امام حسین را بخواهید! بله، خلاصه دیگر چه عرض كنم! ما فقط نقل قول می‌كنیم، بقیه به عهده شما كه بهتر از ما می‌توانید به این مسائل برسید. ما فقط مطالب را نقل می‌كنیم حالا دیگر انشاءاللَه در مطلب اشتباه نكرده باشیم.

 خلاصه قضّیه سیدالشّهدا قضّیه عجیبی است و تالی هم ندارد یعنی مانند ندارد! در قضّیه عاشورا نظیری وجود ندارد، عاشورای كجا، عاشورای كجا، عاشورای كجا؟! حالا متوّجه شدید كه چقدر مرحوم آقا نسبت به تعبیراتی كه آورده می‌شد حسّاسیت نشان می‌دادند، كی امام حسین را شناخته؟! چه كسی؟ چه كسی شناخته است؟!!

 ای حسین اگر تو یك علی اكبر داشتی، ما هزاران علی اكبر دادیم! ای حسین اگر تو یك حبیب بن مظاهر داشتی، ما هزاران حبیب بن مظاهر دادیم، بله، بالاخره حالا ما نمی‌گوییم كه خدای نكرده، خدای نكرده این مطالب از روی عمد بوده و هست، از روی جهل بوده و هست، از روی نادانی بوده و هست و برای همه طلب مغفرت می‌كنیم و طلب رحمت می‌كنیم و طلب فهم می‌كنیم. از همه چیز بهتر، فهم. چرا انسان بخواهد خدایا فهم‌ها را بالا ببر. فهم همه را بالا ببر. مگر ما این فهم از كجا آوردیم؟! تا این بزرگان نبودند مگر ما می‌توانستیم به این مطالب برسیم؟! پس چرا بخواهیم فخر بفروشیم؟! باید همین را بخواهیم برای دیگران. خدا به همه فخر بدهد، خدا به همه ادراك بدهد، مگر از كیسه خدا كم می‌شود؟! مگر از دریای وجود خدا كم می‌آید؟ خشك می‌شود؟ نه.

 لذا در مسئله امام حسین علیه‌السّلام خیلی باید دقّت كرد، خیلی باید تأمّل كرد و به این راحتی نباید گذشت. در جریان سیدالشّهدا علیه‌السّلام مطلب خیلی جای صحبت دارد.

 اولًا سیدالشّهدا علیه‌السّلام چه شاكله ای داشته و چه خصوصّیتی داشته؟ و امتیاز سیدالشّهدا با امام مجتبی علیه‌السّلام چه بوده است؟ چه بوده؟ كه در این قضّیه خب مطالب مختلفی نقل می‌شود و آراء مختلفی مطرح می‌شود.

 آن موضوعی كه باید روی آن موضوع بیش از همه توجّه كرد و بنده اگر رفقا به خاطر داشته باشند این مسئله را بارها تذّكر دادم و عرض كردم و همین طور در تألیفات و نوشتجاتم تصحیح كردم این است كه اداره و تدبیر روز عاشورا به دست امام معصوم بوده است این نكته نكته‌ای است كه ما باید تمام مطالبمان را در حول و حوش این قضّیه قرار بدهیم! یعنی در روز عاشورا افرادی بودند در خیمه سیدالشّهدا كه تالی تلو معصوم بودند. پا به پای معصوم بودند حضرت علی اكبر سلام اللَه علیه تالی تلو معصوم بود! جملاتی كه سیدالشّهدا راجع به حضرت علی اكبر دارد، جملاتی است كه تعبیر به امام می‌شود یعنی عجیب بوده قضّیه اصلًا مسئله به این نحو بوده است. حضرت سیدالشّهدا بلند شود بیاید بر سر حضرت علی اكبر و بفرماید علی الدنیا بعدك العفی بعداز تو خاك بر سر دنیا یعنی چه؟! یعنی با رفتن تو دیگر همه چیز تمام شده است دیگر بودن در دنیا معنا ندارد! این را به چه كسی می‌گویند؟ هان؟ ما هزاران علی اكبر داریم، به به؟!!!

 یا این كه فرض كنید كه حضرت بلند شود برود سر بدن تكّه، تكّه شده برادر با آن وضعیتی كه مشاهده می‌كند، یك امام، امام معصوم، امامی‌كه تمام اراده و مشیت پروردگار به نفس ولایی او تقدیر پیدا می‌كند و نزول پیدا می‌كند، یعنی چه؟ یعنی كل عالم ملك و ملكوت، ما سوی اللَه دارد به اراده این امام، بلند شود بیاید سر بدن حضرت اباالفضل و بفرماید كه الان انكسر ظهری چه بوده قضّیه؟ یعنی مسئله چه بوده كه امام می‌فرماید: ان كسر ظهری الآن دیگر آن پشت و پناهی كه داشتم، دیگر ندارم! مسئله آسان نیست، یعنی چیز ساده‌ای نیست! نمی‌دانم همین سقای دشت كربلا اباالفضل، سقّای دست كربلا، خب سقا بودن درست است و همه چیز خب در جریان حضرت اباالفضل با بذل جان توأم بوده، همه چیز ولی فقط همین قضّیه سقّای دشت كربلا اباالفضل چه بوده قضیه؟ چه مرتبه‌ای داشته حضرت اباالفضل كه بیاید امام معصوم بگوید الان انكسر ظهری و قلت حیلتی؟! الآن دیگر پشتم شكست و دیگر امیدم تمام شد، امید دیگر ندارم، امید به زندگی دیگر ندارم، امید به ادامه حیات دیگر ندارم.

 آن از حضرت علی اكبر این از حضرت اباالفضل، آن از حبیب، از حبیب، حبیب بن مظاهر می‌دانید كه بود؟! حبیب بن مظاهر كسی است كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: وقتی كه حبیب به روی زمین افتاد، چون آمد جلوی حضرت ایستاد برای نماز، آمد ایستاد، حبیب جنگ نكرد، آمد ایستاد جلوی تیرهایی كه می‌آمد، جلوی تیرها ایستاد.

 ایشان می‌فرمودند: وقتی كه حبیب به روی زمین افتاد، امام حسین در خودش احساس سستی دیگر كرد. احساس ضعف، نه ضعف بدنی، نه! انگار آدم خلاصه از دست داده باشد، از دست داده باشد آن افراد و مهره‌هایی را كه روی آن حساب می‌كند! حبیب این بوده. قضیه حبیب قضیه عادی نبوده! هزاران حبیب ما دادیم، بله؟!!

 عابس بن شبیب شاكری كه بود؟!! عابس بن شبیب شاكری كسی بود كه وقتی رفت به سمت لشگر، در

 حالی بود عابس كه در همان حال كه تیر را از پای امیرالمؤمنین كشیدند و نفهمید، عابس در آن حال بود. یعنی تیر می‌خرود نمی‌فهمید، اصلًا نمی‌فهمید. شمشیر می‌خورد نمی‌فهمید! كه این یك مرتبه از فناء است كه نفس به طور كلی، قطع علاقه می‌كند! و پهلوان عجیبی بود، كسی نمی‌توانست جلوی او بیاید. به تعبیر مرحوم آقا، عابس در آن لحظه فانی بوده است، كه آن عبارتی را كه ظاهراً از امام صادق علیه‌السّلام است، بله، مثل این كه از امام صادق است كه لایمسون إلم الحدید اینها درد آهن را حس نمی‌كردند. این مربوط به بعضی نه همه، بعضی كه عابس بن شبیب شاكلی از اینها بود. مسئله این بوده است! كدام یك از اینها پیدا می‌شوند كه ما بیاییم برای قضّیه عاشورا ثانی فرض كنیم، ثالث فرض كنیم، رابع فرض كنیم، همه جا را عاشورا كنیم، همه جا را تاسوعا كنیم؟!! این افراد را الان به من نشان بدهید، نشان بدهید، نمی‌گویم اینها، یك دهم ایشان را به من نشان بدهید، یك صدم این را نشان بدهید، بالاخره نشان بدهیم! خب بیاییم ببینیم دیگر! ما هم آدم هستیم، ما هم می‌فهمیم، می‌رویم حرف می‌زنیم، می‌رویم صحبت می‌كنیم، می‌رویم محك می‌زنیم، و محك می‌زنیم ببینیم خب بالاخره قضّیه چیست؟ مسئله چیست؟ اینها چه كسانی بودند؟! می‌دانید اینها چه كسانی بودند؟!

 اینها كسانی بودند كه نشسته بودیم در خدمت مرحوم حدّاد، در روز هشتم یا هفتم محرّم خدا، رحمت كند پدربزرگ ما را، مرحوم حاج آقا معین شیرازی، ایشان هم، بله، ببخشید قبل از محرّم بود این قضّیه، چند روز قبل از محرّم بود و ایشان هم آن جا مشرف بودند، و قبل از محرّم ایشان مراجعت كردند، بعد از صبحانه نشسته بودیم آن جا در منزل آقا مرحوم حاج آقا معین، جدّ مادری ما رحمةاللَه علیه ایشان رو كردند به آقای حدّاد و گفتند كه آقا این فقره‌ای كه در زیارت اصحاب سیدالشّهدا علیه‌السّلام هست این چه جور می‌شود؟! هست این قضیه، چه طور می‌شود؟

 كدام فقره؟ در زیارت اصحاب سیدالشّهدا علیه‌السّلام مگر ما نمی‌خوانیم بأبی انتم و امی می‌دانید این عبارت یعنی چه؟!! پدر و مادر من فدای شما باد! این را چه كسی گفته؟! این را امام زمان علیه‌السّلام گفته است. می‌خوانیم دیگر! در آنجا اگر خداوند توفیق بدهد، وقتی كه از زیارت سیدالشّهدا و اینها فراغت می‌كنیم باید بیاییم در مقابل السلام علیكم یا اولیاء اللَه و احبائه، السلام علیكم یا اصفیاء اللَه و اودائه همین طور تا می‌آید پایین این زیارت زیارتی است كه امام صادق علیه‌السّلام فرمودند! و امام زمان می‌آید و این زیارت را می‌خواند شكی در این مسئله نیست امام زمان می‌آید و می‌فرماید به أبی أنتم و امّی خب مرحوم حاج آقا معین رو كردند به آقای حدّاد گفتند: آخر چگونه امام علیه‌السّلام بلند می‌شوندو می‌آیند و در مقابل این اصحاب و این عبارت را می‌گویند خب این چیز عجیبی است خیلی عجیب است! برای ما هم عجیب است كه من الان خدمت شما به اصطلاح این مسئله را عرض كردم! برای همه یك همچنین شگفتی طبعاً پیدا می‌شود.

 می‌دانید مرحوم حدّاد چه جواب دادند؟!! اینها معرفت دارند به مسائل و قضایا. اینها معرفت دارند.

 فرمودند مگر شما بین اصحاب و بین سیدالشّهدا جدایی می‌بینید و فرق می‌بینید و بینونیت و افتراق مگر می‌بینید تا این كه امام علیه‌السّلام بیاید حساب آنها را از امام حسین جدا كند! یك وحدت وجود دارد و

 یك مفهوم حقیقت واحد در آن جا حاكم است و آن امام حسین است و بس. آن امام حسین، امام حسین است در مزار حبیب بن مظاهر. آن امام حسین، امام حسین است در مزار حضرت علی اكبر كه پایین پا دفن است! آن امام حسین، امام حسین است در این (این عبارتهای ایشان است (در آن جایگاهی، كه جایگاه همه اصحاب سیدالشّهدا علیه‌السّلام همه در آن جا دفن هستند. ببینید! این را می‌گویند كسی كه امام را شناخته است. این را می‌گویند كسی كه .... حالا ما چه؟ می‌گوییم امام حسین یك طرف، اینها هم یك طرف دیگر، ما حالا شد، شد زیارت كردیم آن نه!!

 و هر وقت، هر وقت مرحوم حدّاد به زیارت سیدالشّهدا علیه‌السّلام مشرّف می‌شد، می‌آمد در مقابل اصحاب و همین عبارت را به ابی انتم و امی را می‌فرمود! عین همین، هر وقت، و بعد سر مزار حضرت حبیب بن مظاهر می‌رفت. منتهی از نقطه نظر سعه وجودی خود آنها، چون خود آنها هم دارای مراتب وجودی هستند و دارای سعه وجودی هستند. مرحوم حدّاد می‌فرمودند، من این جمله را غیر از مقام حضرت حبیب از مرحوم حدّاد از كسی دیگر نشنیدم. یعنی راجع به هیچ كس از افراد نشنیدم مشابه این مطلب را كه ایشان راجع به قبر بزرگان، و اولیای خدا این مطلب را بگویند! فرمودند: هر وقت می‌روم سر قبر مزار حبیب بن مظاهر، چنان مرا می‌گیرد كه نمی‌توانم حركت كنم! نمی‌توانم تا چند لحظه، حالا آن چنان مرا می‌گیرد كه نمی‌توانم از جای خود حركت كنم یك همچنین تعبیری! حالا آن از جای خود حركت می‌كنم شاید با یك تعبیر دیگری بود ولی آن چنان مرا می‌گیرد كه دیگر با تمام، یعنی منظور ایشان بود كه با تمام شراشر وجود متوجّه او می‌شوم! این كلامی كه ایشان با آن خصوصّیاتی كه ما از ایشان سراغ داریم چیز كمی نیست. درست؟! حالا چند تا حبیب ما داریم این جوری؟! ده هزار تا، بیست هزار تا؟ صد هزار تا؟ چند تا داریم؟! یك قدری بیشتر باید فكر كنیم! یك قدری بیشتر باید تأمل كنیم. یك‌خرده باید به خود بیاییم و مطالب را سهل نگیریم، آسان نگیریم.

 در قضّیه سیدالشّهدا علیه‌السّلام مطالب مختلف گفته شده است. بعضی گفتند كه اصلًا امام حسین علیه‌السّلام داعیه‌ای نداشته، قضیه عاشورا قضّیه‌ای است كه خود به خود پیش آمده و حضرت هیچ داعیه نداشته و حتّی بعضی از منبری‌ها در زمانهای سابق می‌شنیدم كه آنها می‌گفتند: اصلًا امام حسین در واقع از مدینه فرار كرد. یعنی با این عبارت: فرار كرد. و این عبارتی كه حضرت در هنگام خروج از مدینه این آیه را كه قرائت كردند كه‌ فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ‌[[1]](#footnote-1) این را هم دلیل بر این می‌گیرند كه حضرت دنبالش بودند دنبال حضرت بودند و دید اگر بخواهد در مدینه باشد، این بالاخره حكومت یزید كار خودش را می‌كند و لذا آمد بیرون و رفت به سمت مكّه، در مكّه هم وقتی كه شنید حضرت می‌خواهند ایشان را اغتیال كنند، ترور كنند، آن احرام را تبدیل به عمره مفرده كردند، آن احرام حج را و حركت كردند و كم كم آن قضایای كربلا پیش آمد. خب این مطلب غلط است و صحیح نیست با آن چه را كه حضرت می‌فرمودند و در سخنانشان و خطبه‌هایشان:

 انّی لم أخرج أشراء و لابطراً ولا مفسداً ..... و لا ظالماً و انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امی جدی و

 سایر آن عباراتی كه داشتند، وصیتی كه به محمّد بن حنفیه كردند، سفیر خود را، حضرت مسلم بن عقیل را به كوفه فرستادند، خب كسی كه بخواهد فرار كند كه سفیر نمی‌فرستد و مردم را دعوت به جهاد نمی‌كند! خب اینها مطالب خلاف است و صحیح نیست. این مسائل، اینها مطالب، مطالب ....

 من در همین احوال حضرت مسلم بن عقیل، در همین سفر اخیری كه خداوند توفیق داد تشرّف پیدا كردیم، من راجع به ایشان فكر می‌كردم، راجع به حضرت مسلم بن عقیل خیلی عجیب بود برای من، خیلی عجیب! ببینید این كه مرحوم آقا بارها می‌فرمودند: كسی كه متّصل به امام علیه‌السّلام باشد و متّصل به ولایت باشد، امور او توسّط آن منبع و سرچشمه به او القاء می‌شود. شما كارهای حضرت مسلم بن عقیل را نگاه كنید، نگاه كنید، تصرّفاتش را نگاه كنید، صحبت‌هایی كه می‌كند نگاه كنید تأمل كنید، آخر این قضیه عاشورا هر خط آن باید برای ما درس باشد! این قدر در سرمان و سینه نزنیم گریه و زاری كنیم، بنشینیم راجع به این مطالبی كه اتفّاق افتاده یك قدری فكر كنیم، امام حسین شهید نشد كه ما هی در سرمان بزنیم و گریه كنیم! امام حسین شهید شد كه یك‌خرده مغزمان را به كار بیاندازیم! برای این شهید شد!

 این حضرت مسلم بن عقیل وقتی كه هانی بن عروه به او پیغمام داد كه بیا، من ابن زیاد را دعوت می‌كنم، خودم را به بیماری می‌زنم، او كه می‌آید برای عیادت من، در همان جا كار را تمام كن و دیگر پرونده او را ببند. حضرت مسلم می‌آید در پشت پستو قایم می‌ایستد و می‌نشیند، البتّه ابن زیاد آدم شجاعی بود، ابن زیاد آدم جنگجو و شجاعی بود و یك غلامی داشت بسیار تنومند مثل یك شتر بود! غلام ابن زیاد، ولی از آن طرف حضرت مسلم بن عقیل، كسی در مقابل او نمی‌توانست دوام بیاورد. محمد بن اشعث پیغام میدهد به ابن زیاد: تو خیال می‌كنی مرا به جنگ یك بقال فرستادی تو چه؟!! كمك بفرست تا من محاصره كنم. و بالاخره با كلك و تقلب بر حضرت موسی بن عقیل پیروز شدند، و چاه كندند و روی آن را پوشاندند و این در همین حال گریز و اینها یك مرتبه حضرت افتاد در آن جا، و این جوری كسی نمی‌توانست بگیرد. می‌گفت: خیال كردی تو من را به جنگ بقالی از بقال‌های كوفه فرستادی! حضرت مسلم بن عقیل، توّجه كنیم ها! می‌آید در پشت پستو می‌ایستد و می‌داند، نه تنها حضرت مسلم می‌داند همه می‌دانند، ما هم می‌دانیم، یك نوجوان چهارده ساله و پانزده ساله هم می‌داند كه اگر این فرصت از بین برود، دیگر این مانندش دیگر پیدا نخواهد شد! و باید این فرصت را مغتنم بشمارد و كار ابن زیاد را تمام كند در وقتی كه راحت سه تا، یكی خوابیده: هانی بن عروه و آن دو تا هم نشسته‌اند، نه اسلحه با ایشان است! یك مرتبه می‌آید و گردن هر دو را می‌زند، دو نفری كه آن دو نفر دشمن جانی و معاند و كافر به اهل بیت و كار را تمام كند و مسئله را برگرداند و سیدالشّهدا قضّیه او تغییر پیدا كند. درست؟!

 یعنی ما الآن كه داریم به این مسئله فكر می‌كنیم، ما قطعاً می‌گوییم مسئله این است، خب حضرت مسلم كه در آن موقع بوده یك همچنین فكری نمی‌كرد؟! اوضاع را این طور نمی‌دید، هان؟ این جا جاهایی است كه ما باید فكر كنیم! كشتن معاند و دشمن امام علیه‌السّلام مگر واجب نیست؟ هان؟ ما اگر در آن موقع بودیم و

 می‌دانستیم كه این آقای عبیداللَه بن زیاد، این آمده و دارد فتنه می‌كند و افراد دارند به كمك می‌آیند و همه را به دور خودش جمع كرده بود و گرفته بود دیگر، گرفته بود. كوفه را گرفته بود! این نمی‌رود سراغ امام حسین؟! خب این معلوم بود، روشن بود! ما اگر بودیم چه می‌كردیم؟! هر جا گیرش می‌آوردیم تمام می‌كردیم كار او را، یك چیز واضحی است. مگر واجب نیست؟! بله واجب است. به حسب ظاهر واجب است! درست؟

 حضرت مسلم مگر سیدالشّهدا را دوست ندارد؟ آن كه تمام وجودش فانی در سیدالشّهدا است. درست؟! این هم كه مسلّم است. قطعاً هم می‌داند كه مسئله تغییر پیدا كرده. سرنوشت عوض شده و ورق برگشته، تغییر پیدا كرده است و روزگار به ضرر او دارد جریان پیدا می‌كند. این هم می‌دانسته، در این مسئله هم شك نداشته است. چرا؟ حضرت مسلم دست به این اقدام نزد؟ چرا؟ اینها همه دو دوتا چهار تا. همه مسائل روشن، چرا دست به این اقدام نزد؟ اگر ما بودیم چه می‌كردیم؟! كار را تمام می‌كردیم! ولی می‌دانید او چرا این كار را نكرد و فرقش با ما چیست؟ فرقش فقط همین است كه آن سفیر و نماینده امام حسین است و ما نماینده خودمان هستیم! و ما سفارت نفس خودمان را داریم نه سفارت امام حسین را! آن با خودش این فكر را می‌كند: اگر من این كار را انجام بدهم مردم نمی‌گویند این كار، كار ناجوانمردانه‌ای انجام شده است! بدون اطّلاع او آمدی تو این كار را كردی؟! حالا برای امامت كردی ای هر كسی دیگركردی؟ این كاری كه انجام دادی؟ اگر من این عمل را به امامم عرضه می‌كند، او مرا تحسین می‌كند یا مرا انتقاد می‌كند؟ چرا انجام دادی؟ آن كه هنوز كاری نكرده است، آن كه دست به شمشیر نبرده است. آن كه هنوز لشگر نفرستاده! علاوه بر آن نشسته در خانه، با آرامش نشسته به خیال این كه مهمان را این گونه پذیرایی می‌كنند؟ بله، می‌خواستی می‌كشیدی در خیابان، فلان فلان شده تو داری چه كار می‌كنی؟ خیلی خب، تو كه حالا داری این را می‌گویی بگذار من هم بروم شمشیرم را بردارم! بسم اللَه. این جا جای این حرفها امام حسین چه می‌كرد؟! او را نقد می‌كرد، نه این كه او را تحسین كند! چه كسی این مطلب را انداخت در سر مسلم بن عقیل؟ كی انداخت؟ امام حسین انداخت! چرا؟! این نائیب او است، نائیب نباید خلاف كند، خلاف كند به پای من و او هم می‌نویسند، به پای اربابش می‌نویسند، به پای ارباب و صاحب و مالكش می‌نویسند، اگر خلاف كند. همان كاری را كه امام حسین انجام می‌دهد، همان كاری را كه با حربّن یزید ریاحی كرد، خب چه كرد؟ گفتند: آقا ما با یك ساعت الآن كلك را می‌كنیم، و اینها آمدند و تشنه هستند، بسیار خب، قبل از این كه اوّلًا اگر اینها را آب ندهیم، اینها خودشان یك ساعت بعد می‌میرند! این كه یك. حضرت فرمود كه چرا آب ندهیم؟! چرا آب ندهیم؟! این‌ها آمدند به مقابله ما و جلوی ما را بگیرند، هنوز مسئله‌ای انجام نشده، بر اساس قانون انسانیت و قانون شفقت و قانون برادری و قانون هم‌نوعی اینها بنده خدا هستند! خطاكار هستند، باشند! چرا ما خطا كنیم؟!! ببینید. در حالی كه همه می‌گویند وقت را مغتنم بشمار، تمام كن، كار را تمام كن، سرنوشت را تغییر بده! مغتنم بشمار كار را، امام حسین می‌فرماید: اغتنام در ما نیست. پیاده كردن ارزشها مقصد ما است. حالا رفقا دیگر مطلب را گرفتند.

 سیدالشّهدا می‌فرماید: ما می‌خواهیم نظامی پیاده كنیم كه در آن نظام، ارزشها در آن نظام ارائه پیدا كند ولكن لنری المعالم من دینك معالم دینت را در این نظام ببینی. در این نظام، ترور بیایم انجام بدهم؟! این شد

 ارزش؟!! نه! من به حرّ آب می‌دهم، به لشگریان او آب می‌دهم تا این كه تا قیام قیامت و بعد از قیامت، تا خدا خدایی می‌كند، ارزش به عنوان ارزش همیشه محفوظ باشد. راستی و درستی همیشه محفوظ باشد! هیچ وقت استثنا نخورد. صفا همیشه در آن رتبه خودش باقی باشد! این طور نباشد امروز استثنا بزنیم، فردا دوباره برگردیم! این كه صفا نیست، تقلّب است، كلك است، دروغ همیشه زشتی خودش را با خود داشته باشد! استثنا نخورد. امروز نه فردا بله، و همین طور و همین طور. این رمز پایداری عاشورا است.

 این پیام عاشورا را ما باید به ملتها برسانیم! نه این كه امام حسین را كشتند! كشتند كه كشتند! ١٤٠٠ سال پیش، مگر همه نمی‌كشند؟!! این همه كشته شدند، این همه مردند! حالا یكی با وبا مرده، یكی با تیفوس مرده، یكی با نمی‌دانم فرض كنید دیفتری مرده، هر كی بالاخره باید یك جوری از دنیا برود دیگر. یكی هم با شمشیر از دنیا می‌رود! حالا بزنیم در سرمان، امام حسین را با شمشیر زدند! این گریه دارد؟ خب گریه دارد! یا این كه نه، بیاییم نگاه كنیم و فكر كنیم و ببینیم كه این امام حسین برای چه كشته شد؟ برای چه؟ می‌توانست نماینده او ابن زیاد را ترور كند و او كشته نشود، هان؟ می‌توانست؟ نه. پس كشته شد برای این كه ترور نباشد!

 ببینید خیلی راحت می‌توانیم قضایا را در كنار هم قرار بدهیم. می‌توانست حر را آب ندهد و لشگریان او از تشنگی بیمرد و كشته نشود! می‌توانست. حر را آب داد. لشگر را آب داد و این قضّیه منجر شد به آمدن این دو لشگر، لشگر سّیدالشّهدا و لشگر حر، و رسیدند به نینوا و در آن جا توقف كردند، و این قضایا پیش آمد. پس امام حسین علیه‌السّلام كشته شد برای این كه نامردی نداشته باشد، نامردی نداشته باشد. سوء استفاده از فرصت نكند! برای این كه ارزشها را به ما بنمایاند:

 بعثت لاتمم مكارم الاخلاق رسول خدا فرمودند كه من مبعوث شدم كه مكارم اخلاق یعنی مكرمت اخلاق، یعنی آن بالاترین درجه از اخلاق را بیایم به شما بیاموزم! آن را چه جوری بیاموزد؟! توسّط فرزندش، امام حسین، توسّط فرزندش باید بیاید بیاموزد! كه وقتی یك جا گیر كردی، در معاملات، در ارتباطات، وقتی كه دیدی حالا وقتش است كه طرف مجبور است به حرفت گوش بدهد، حالا دیگر گرچه حق هم با تو است، توجّه كنید یك وقتی حق با آدم نیست كه او كه اصلًابحثّی نیست دیگر! خب یك امر حرام است و فلان! نه، صحبت آن جایی است كه حق با انسان است، حق با امام حسین است دیگر! آمدند، می‌خواهند بكشند دیگر! باید با یزید بیعت كند، خب یزید كیست كه من بیایم با او بیعت كنم؟! این حرفها چیست؟ این خلافها چیست؟ غلط می‌كند هر كسی كه فرض كنید كه ما را مجبور كند به این مطلب! حق با امام حسین است! در این شكی نیست! و اگر هم می‌كشد خب همه می‌گفتند: چه اشكال دارد؟! آن آمده به دفع سیدالشّهدا و بیعت هم خب حرام است و حضرت هم نباید بیعت كند و دفعش كردند! خب چه بهتر! اگر بگذارند خودشان بمیرند نه اصلًا جنگی می‌شود و نه از این طرف هم كسی می‌میرد. بالاخره در جنگ هم چند نفر از این طرف هم باید چیز شوند دیگر از این طرف هم كشته می‌شوند دیگر. پس بنابراین خب همه یك همچنین مسئله‌ای را، یك همچنین نتایجی را به دست می‌آورند، ولی سیدالشّهدا می‌فرماید كه من خود را به كشتن دادم تا این كه‌

 آن ارزش سوء استفاده نكردن را به گوش ملتها برسانم! این مسئله است.

 وقتی كه یكی می‌آید تا شما می‌بینید كه نه، حق با شما است اما حالا گیر كرده، حالا یقه او را می‌گیری، پس باید فلان كار را برای من انجام بدهی تا این كه من این مشكل تو را حل كنم، در لشگر یزید هستی، صاف بی برو برگرد یا امام حسین داریم یا یزید داریم! نفر وسط نداریم. گرچه چیست؟ حق با شما است! باطل كه اصلًا هیچی! صحبتش را هم نمی‌كنیم! این را چه كسی به ما یاد داده است؟ چه كسی یاد داده است؟ امام حسین یاد داده است! می‌گوید: من این كا را كردم، جانم را هم گذاشتم، خب بفرمایید دیگر! دو دو تا چهار تا، جانمان را گذاشتیم و و و و.

 پس بنابراین در روز عاشورا علّت این كه عاشورا، عاشورا شد مال چیست؟ مال این است كه مدیر روز عاشورا امام معصوم است. فقط همین!! آن كسی كه عاشورا را دارد اداره می‌كند، مسائل را دارد پیاده می‌كند، از نفس عصمت آن مسائل نشأت می‌گیرد نه از نفس آلوده یا حتّی نفس غیر آلوده ولی به آن مرتبه عصمت مطلقه نرسیده كه امام باشد. باز چیست قضیه؟ فرق می‌كند. ولی وقتی كه امام بیاید كار حضرت علی اكبر می‌شود چه؟ می‌شود نمره یك. حضرت اباالفضل نمره یك. هانی نمره یك، مسلم بن عقیل همه نمره بیست بیست بیست. امام نباشد نمره‌ها می‌آید پایین‌تر، هفده، شانزده، افراد خوب ولی بالاخره حالا چهارده نمی‌گوییم، تجدید هم می‌آوردند، بعضی كه تجدید و رفوزه هستند ولی بعضی هم می‌شوند منهای بی‌نهایت. سّیدالشّهدا می‌شود به اضافه بی‌نهایت، آن می‌شود منها. دیگر حالا بحث آن مسائل نیست. خب این معلوم است كه قضیه غلط است.

 بعضی هم از آن طرف همه چیز را از دیدگاه سیاسی می‌دانند، همه چیز، یعنی هر حركت امام باید جنبه سیاسی داشته باشد، جنبه مبارزه داشته باشد و جنبه ظلم ستیزی داشته باشد. بر اساس همان تشخیص ظلم خود افراد و خب در این زمینه خب خیلی‌ها هستند، تمام حركتهای امام علیه‌السّلام را بر این اساس مقایسه می‌كنند و خیلی‌ها را نمی‌پذیرند و قبول نمی‌كنند. این هم چی؟ این هم غلط است.

 امام علیه‌السّلام كه امام است بر اساس آن تفكّر امامت كار انجام می‌دهد. حالا گاهی از اوقات باید اقدام تند باشد، گاهی از اوقات باید اقدام كند باشد، گاهی از اوقات باید توقّف باشد، توقّف باشد.

 امام صادق علیه‌السّلام در یك روز، روز آخر ماه رمضان بود. منصور دوانیقی حكم به روز فطر كرد، روز عید كرد، خب حاكم است، ظالم و زورگو، می‌زند و می‌كشد، هر كسی كه بخواهد بر خلافش حكم كند چه كار می‌كند؟ اعدام است دیگر! قاضی هم كه دیگر ماشاءاللَه به اندازه كافی هست و پرونده هم كه بله، درست و فلان و اعدام! تمام شد و رفت. بر علیه زور، روز عید فطر اعلام می‌كند. حضرت دعوت كرد، را حضرت بیاید این جا و امروز روز عید است. حضرت رفتند نشستند و خوردند. روز سی‌ام ماه رمضان امام صادق علیه‌السّلام روزه خود را خوردند. تعجب هم ندارد! من می‌بینم رفقا تعجب می‌كنند، خوردند! آقا روزه واجب را خوردند دیگر! همین امام، همین امام. وقتی آمدند بیرون، همان طوری كه ما تعجب كردیم، آنهایی كه دور حضرت بودند آنها هم تعجب كردند. توقّع داشتند حضرت درآید به آن منصور بگوید كه نخیر امروز روز آخر ماه رمضان است، تو بیخود می‌كنی! تو غلط می‌كنی كه یك همچنین حرفی بزنی! مگر احكام را از

 خانه عمه‌ات آوردی كه حالا بخواهی كم و زیاد كنی! و فلان. امروز روز آخر است، به هر جا می‌خواهد برسد، برسد مسئله، به هر جا.

 گفتند كه یابن رسول اللَه شما روزه خوردی؟! شما كه به ما گفتی امروز روز آخر ماه رمضان است. بله، گفتم امروز روز آخر است. پس چرا خوردی؟ حضرت فرمودند لأن افرّ یوما و اقضی یوما خیر من ان یضرب عنقی پس خدا تقیه را برای كی آورده است؟! اگر یك روز را افطار كنم و در قبالش روز دیگری را قضا كنم بهتر است از این كه گردنم زده شود. خب وقتی منصور دارد گردن می‌زند و منتظر یك بهانه است از امام صادق تا این كه خیال خودش را راحت كند از وجود امام معصوم، امام صادق باید چكار كند؟ باید بایستد بگوید بیا بزن الآن هستند بعضی بعضی‌ها كه می‌گویند عیب ندارد بیاید بزند، الان هستند بعضی كه می‌گویند بله بزند چه اشكال دارد! خب خودت برو بزن اگر راست می‌گویی، اگر یك همچنین بودی تو، كه بودی، از اول خب بزند، تا آخر سال را می‌خوردی فقط همان یك روز خاصّ. حالا امام صادق كه می‌رسد نه باید بزند، باید روزه اش را، هستند، یك همچنین افكار نفهمی هم وجود دارد، درست؟!

 حضرت می‌فرمایند كه وظیفه ما اطاعت از دستور الهی است، هان! این كاری كه امام صادق می‌كند آسان‌تر از كاری كه سیدالشّهدا دارد می‌كند نیست! مثل هم است. دارد یاد می‌دهد امام صادق كه انسان باید مطیع باشد! خدا می‌گوید» من روز سی ام ماه رمضان را واجب كردم، روزه آن را واجب كردم، در كجا؟ در جایی كه ضرری متوجّه نفس یا متوجّه عرض نباشد. در آن جایی كه لطمه ای متوجّه نفس است در آن جا شما روزه بخور! مثل این كه مریض هستی.

 بعضی هستند مقدس بازی درمی‌آورند. معده ایشان نارحتی دارد، یا زنی هست این بچّه دارد و به جنین او صدمه می‌رسد. من دلم نمی‌آید ماه رمضان را روزه‌اش را نگیرم! خب تو غلط می‌كنی! مگر دست تو است، دلم نمی‌آید یعنی چه؟ معده ات ناراحتی دارد باید روز ه‌ات را بخوری! خدا از تو این را خواسته. مگر تو از پیش خودت وجوب روزه را آوردی، مگر از پیش خودت آوردی؟! آخر اینها روزه می‌گیرند و من چطور می‌توانم و چطور می‌توانم؟! مگر از پیش خودت آوردی؟ باید آن چه را كه دستور دادند باید طبق همان عمل كرد. نه جلو افتاد از اهل بیت و نه عقب افتاد! خدا برای ما یك عمری تعیین كرده است، یك وقتی تعیین كرده است، ما باید این وقت و این عمر را به اطاعت بگذرانیم، این است صحبت. نباید سر خود، از پیش خود كار انجام بدهیم. می‌گویند بكن، بكن. نكن، نكن. بایست، بایست. بنشین، بنشین. این آن پیام سیدالشّهدا است در روز عاشورا. این است قضّیه، ولیكن ما می‌دیدیم كه نه، اشتباه می‌كنند.

 همین سیدالشّهدا با آن روحیه كه دارد، با آن نفس ابیه كه دارد، با آن مناعتی كه دارد، با آن حرّیتی كه دارد، ده سال به معاویه چیزی نمی‌گوید و بر علیه معاویه اقدام نمی‌كند، با این كه یك لحظه از حكومت معاویه راضی نیست و برنمی‌تابد! ولی امام است، نمی‌تگوید كه آن چه را كه بین معاویه و بین برادرم بوده به من چه ربطی دارد؟! من كه برادرم نیستم، آن در آن مقوع صلاح دیده و آمده این پیمان را امضا كرده، گرچه معاویه زیر

 پا گذاشته ولی ز مانه سپری شده است، الآن من امام هستم! الان مسائل به دست من است، من آن چه را كه برادرم گفته من انجام نمی‌دهم و نسبت به تكلیف خودم قیام می‌كنم! حضرت این را نمی‌گوید، چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: آن چه را كه برادرم به عنوان امام معصوم متعّهد و ملتزم شده است من هم چون امام معصوم هستم باید متعّهد بشوم. این پیام امام حسین است، چون من هم امام معصوم هستم دیگر، من هم امام معصوم هستم.

 امام مجتبی نفرمود تا وقتی كه زنده هستم عهدنامه این بود! تا وقتی كه معاویه زنده است. الآن هم معاویه زنده است. الآن هم معاویه زنده است. اگر می‌فرمود تا وقتی كه من زنده هستم خب، بسیار خب، حضرت می‌فرمود خب الآن برادر من شهید شده و از دنیا رفته است، حكم به من رسیده است و ولایت به من رسیده است، و من بر طبق تشخیص خودم بر علیه دستگاه جائره قیام می‌كنم! خب یك مطلبی است، چون امام مجتبی علیه‌السّلام این مسئله را منوط كرده است به حیات معاویه، معاویه هم الآن زنده است! امام حسین دیگر نمی‌تواند صحبت كند چون آن عهدنامه را امام معصوم امضا كرده است، امام معصوم متعّهد شده است و ملتزم شده است، امام معصوم. وقتی معاو. یه به درك واصل می‌شد، دیگر آن تعّهد هم طبعاً از بین می‌رود. طبق تعّهد خود معاویه حكومت و خلافت بایستی كه به آن جایگاه اصلی خودش برگردد. می‌آید در آن جا كلك می‌زند، حقّه بازی می‌كند، چه می‌كند! یزید فرزندش را می‌آورد. این جا امام حسین می‌آید می‌ایستد، نه، ما این را نداشتیم و هر جا می‌خواهد برسد مطلب، به آن جا برسد، درست؟!!

 من در همان موقع سابق یادم است، در بعد از انقلاب، وقتی كه عاشورا شده بود و دیدم كه بعضی از این افراد مثلًا می‌گویند كه بیایید تظاهرات كنید و تظاهرات كنید و همه بیایید در خیابانها و مرد بیاید، زن بیاید و صحبتشان این بود، می‌گفتند: ما نمی‌گوییم كه عزاداری نكنید، عزاداری كنید ولی با تجمّع و تظاهرات باشد، این چیست؟ این همین مسائل را از دیدگاه سیاسی نگاه كردن است، همین، یعنی آن چه را كه ما از جریان عاشورا فهمیدیم فقط سیاست است، چیز دیگری نیست. سیاست است، چیز دیگری نیست. در حالی كه در جریان عاشورا متابعت از ولایت مورد نظر است، و معرفت ولی‌مورد نظر است. معرفت امام علیه‌السّلام مورد نظر است. روی این حساب باید ما نسبت به عاشورا خلاصه دیدگاه دیگری داشته باشیم. حساب و كتاب باید فرق كند!

 خب وقت دیگر گذشته است ولی از باب تذكّر نسبت به بعضی از مسائل، چند مطلب را هم راجع به كیفیت عزاداری و هم راجع به مستمعین و برگزاری این مجالس كه بنده از بزرگان شنیدم و در تجربه شخصی خود اینها را مشاهده كردم، خدمت رفقا عرض می‌كنم.

 ببینید ماه محرّم علی كل حال ماه، ماه غم و اندوه است و این مسئله همراه با مصیبت بوده است. آن مطالبی كه راجع به مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه هست، آن مسائل در آن عوالم و در آن حالات جایگاه خودش را دارد! و همان مطالب باعث می‌شو د كه وقتی انسان نگاه كند به داستان سیدالشّهدا، و به داستان حبیب، به داستان حضرت اباالفضل، به این اسرا و حضرت زینت و امثال ذلك، و آن جریانات را ببیند، قلبش جریحه دار بشود و دیگر نتواند آن خوشی و خنده و شادی كه در غیر از این ایام و در غیر از این اوقات بود، آنها را در این ایام هم انجام بدهد.

 لذا خود مرحوم آقا هم می‌فرمودند: وقتی كه از ایشان سؤال می‌كردند كه آقا در ایام محرّم و صفر ما می‌توانیم عقد كنیم؟ ایشان فرمودند كه عقد اشكال ندارد! عقد كه عبادت است، شیرینی نیاورید، خنده نكنید، كف نزنید، این كارها را نكنید! این كارها مربوط به شادیهای عادی است، به شادیهای عادی است و خود ایشان هم می‌فرمودند كه در ایام محرّم و صفر رفقا شیرینی نگیرند و آجیل نیگرند و برای مهمان نیاورند، و مشخّص باید باشد، عزاداری باید مشخّص باشد، در منازل پرده سیاه گذاشته شود، حال و هوای مجلس تغییر پیدا كند! البتّه نه آن مقدار كه خیلی دیگر سیاهی و اینها باشد كه پرده و اینها كه صورت یك قدری افراطی بخواهد بگیرد. همین قدر كه حال و فضای مجلس فضای عزا است، این مقدار كفایت می‌كند. خیلی هم سیاه كردن هم خوب نیست. و مناسب هم نیست.

 و در مجلس عزاباید صحبت‌هایی كه می‌شود این مطالب باید مطرح شود فقراتی كه از سیدالشهّدا علیه‌السّلام رسیده روی این فقرات صحبت شود، باید مقتل خوانده شود، ریزه كاری‌هایی كه در تاریخ در حركت سیدالشّهدا و اصحاب، آن ریزه‌كاریها وجود داشته، آنها بایستی كه بیان شود تا این كه بالاخره بفهمیم كه چكار كنیم. بالاخره بفهمیم كه چه باید بكنیم! روش خود را با همین آموزه‌ها روش خود را ترسیم كنیم. بالاخره باید از یك جا یاد بگیریم دیگر، بالاخره یك آموزگاری باید داشته باشیم. كدام معلم بهتر از جریان كربلا؟ كدام آموزگار برای ما بهتر از سخنان حضرت و اصحاب؟ كدام آموزگار بهتر؟ اشعاری كه انتخاب می‌شود آن اشعار باید اشعار باشد، چه در دسته‌جات و چه در مجالس اشعار باید اشعار زنده كننده باشد، نه این كه فقط حزن آور تنها و فقط و فقط آن جنبه مصیبت بخواهد آن مورد توجّه باشد! مخصوصاً دسته‌جات عزاداری كه اینها می‌آیند بیرون، اینها اشعاری كه انتخاب می‌كنند باید اشعاری باشد كه پیام عاشورا را بخواهند برسانند. پرداختن به بعضی از نوحه هایی كه اینها موهن است و مقام و موقعیت بزرگان را پایین می‌آورد، اصلًا شاید حرام باشد گفتن آنها.

 كجا امام حسین فرض كنید كه آنها با آن مقام و عظمت باید یك همچنین تقاضا و همچنین مسائلی داشته باشند؟ حركت دسته جات عزاداری نباید با طبل و شیپور و امثال ذلك باشد طبل در عزاداری نداریم! طبل زدن حرام است. یك طبل داریم، آن طبل حرب است كه در آن جا اشكالی ندارد كه طبل حرب باشد! ولی طبل برای چ؟ ه نی برای چه؟ قره نی برای چه؟ ساز برای چه؟ اینها برای چیست؟ اینها همه اشكال دارد!

 علم‌هایی كه می‌برند درعزای سید الشهّداء این علم‌ها علامت صلیب است! و تمام این‌ها حرام است. عزاداری كه می‌شود باید عزاداری مخلّ به آرامش ساكنین نباشد، نباید دیروقت در خیابانها آمد و طبل زد! با این بلندگوهای با صدای بلند آمد حركت كرد و آرامش را گرفت از اجتماع، از مردم، در این خانه هایی كه در خیابان‌ها است در كنار بیمارستان‌ها مریض گرفته خوابیده امام حسین كه نیامده شهر را به هم بریزد! خب چه شده! كربلا عاشورا شده كه شده! برای چه به هم می‌ریزید؟! برای چه باید در محله‌ها تا یك نصفه شب باید بگویند و بخندند و داد و بیداد؟! و مردم بایستی كه باید متوجّه بود در این منازل مریض وجود دارد، در این‌

 منازل بچه شیرخوار است، امام حسین برای احیای ارزشها آمده و نه این كه ما بیایم و بزنیم و همه چیز را درب و داغون كنیم!

 در یك جریانی، یك قضّیه‌ای اتفّاق افتاد. مرحوم علّامه طباطبایی آمدند تهران. خب سر و صدا بود. وقتی آمد آسایش مردم سلب شده بود در آن كوچه، ما با مرحوم آقا رفتیم برای دیدن ایشان، در همین منزل داماد ایشان، مرحوم قدّوسی كه شهید شد، منافقین او را شهید شدند، مرحوم آقا فرمودند كه آقا چه شد؟ فرمودند: آقا ما را بیرون كردند، ما را بیرون كردن، د یعنی موقعیتی پیش آمد، ایشان لرزه‌شدید گرفته بود بدنشان، لرزه شدید گرفته بودند و گفتند: من نمی‌توانستم دیگر در آن جا بمانم! یكی پیغام داده بود، یكی از آقایان و اینها كه در آن جا بودند می‌رفتند و می‌آمدند كه این جا سر و صدا درآمده بود گفته بود: نمی‌خواهد، بگذارد برود، با این عبارت نمی‌خواهد، بگذارد برود. علّامه طباطبایی نمی‌خواهد، بگذارد برود.

 آقا امام حسین آمد كه ارزشها را احیا كند! نیامد كه همه مملكت را به هم بریزد! بزنید و بریزید و داد و بیداد! خب چه خبر شده است؟! خب قضّیه چیست؟ مردم می‌خواهند زندگی كنند، بچه شیرخوار است، مریض است و ما به این مسائل مكلّف نیستیم.

 اشعاری كه گفته می‌شود نباید این اشعار، اشعار موهن باشد، نباید افراط بشود، نباید اغراق شود، حسین اللَهی و فلان و اینها چیست؟ همه اینها كفر است! و به گویندگانش باید تعزیر كرد، شلّاق باید زد خجالت باید بكشند، باید مرتبه محفوظ باشد! هر چرند و خزعبلاتی كه نباید گفت! ما حسین اللَهی هستیم، هر كه می‌خواهد هر چه باشد! تو غلط می‌كنی حسین اللَهی باشی، تو باید اعدامت كرد اگر بخواهی بر این مطالب بمانی! ضوابط باید محفوظ باشد! حسین اللَهی یعنی چه؟ ما همین هستیم یعنی چه؟! و تعجب است كه چطور اجازه داده می‌شود كه این گونه افراد، در این گونه مطالب از بعضی از حمایتها هم برخوردار هستند! مثل اشعاری كه راجع به امیرالمؤمنین می‌گویند! و نمی‌دانم مطالبی كه هر كسی هر چه به نظرش می‌آید! و نمی‌دانم، خدا به پیغمبر گفت: ای رسول من اگر می‌خواهی نباشی هم نباش، من علی را دارم. اا! می‌خواهی نباشی نباش! اینها كی هستند و از كجا آمده‌اند؟! از كجا آمدند از كدام غاری فرار كردند؟! آمدند این مسائل را این طور دارند مطرح می‌كنند! افتخار امیرالمؤمنین این بود كه تربیت شده رسول خدا است افتخار امیرالمؤمنین این بود كه گفت: أنا عبد من عبید محمد (اللَهم صل علی محمد و آل محمد) این كسانی كه این مزخرفات را می‌گویند بویی از تشیع نبرده‌اند. بویی از ولایت نبرده‌اند.

 آقا درمی‌آید از آن طرف می‌گوید این حرف! امام سجّاد بزند، بزند، ما كه قبول نداریم! تو غلط می‌كنی قبول نكنی حرف امام سجّاد را. تو كی هستی كه حرف امام سجّاد را قبول نكنی؟ خاك بر سر تو كه یك همچنین حرفی را داری می‌زنی و خیال می‌كنی حالا یك داد و بیداد كردن و نعره زدن و اینها می‌آید محبت تو را به اهل بیت می‌رساند؟! احمق! امام سجّاد هم بگوید، بگوید ما كه قبول نمی‌كنیم!! عجب. باید جلوی این حرفها گرفته شود، باید جلوی این تندروی‌ها گرفته شود باید جلوی این اهانتها به مكتب اهل بیت باید به شدّت گرفته شود.

 آقا! اگر ما این طور نوحه نخوانیم، این طور نكنیم جوانها نمی‌آیند! خب نیایند كه نیایند. شما داری‌

 مرتبه امام را داری پایین می‌آوری كه بخاطر این كه دو تا جوان بیاید، آن دو تا جوان می‌آیند، تو برو درست صحبت كن! تو برو درست عزاداری كن! تو برو درست نوحه تنظیم كن. این حرفها چیست؟

 مجالس اهل بیت و مجالس عزا همه باید یكنواخت باشد! اگر قرار است همه بنشینند، همه باید بنشینند نه این كه یك ی فرض كنید كه سكو داشته باشند و عدهّ‌ای در كناری بنشینند و بقیه! دو قسم كردن مجلس امام حسین غلط است و نباید باشد! جدا كردن از امام حسین است. تو كه می‌آیی كنار می‌نشینی، افرادی كه می‌آیند كنار می‌نشینند و افرادی .... خودتان آمدید با دست خودتان خودتان را از امام حسین جدا كردید. یعنی آنه یك دسته هستند برای عزاداری، ما هم كنار هستیم. مجلس باید مجلس مجلس واحد باشد بلندی و كوتاهی ما نداریم در مجلس امام حسین! فراز و نشیب نداریم! اگر قارر است همه سینه بزنند، همه باید سینه بزنند! استثنا ندارد. سینه زدن برای امام حسین، یكی بزند یكی نزندیكی كم بزند یكی اگر قارر است همه بلند شوند همه باید بلند شوند چه اشكال دارد همه بلند شوند و سینه بزنند؟ چرا باید این طور باشد؟!

 در زمان شاه بعضی‌ها بودند مجلس می‌گرفتندو دور مجلس صندلی می‌چیدند. بعضی می‌آمدند می‌رفتند روی صندلی، حساب خودشان را از بقیه جدا می‌كردند، و بقیه هم خب روی زمین می‌گرفتند وسط مجلس می‌نشستند. یكدفعه با مرحوم آقا رفتیم دریكی از این مجالس. خدا رحمت كند یكی پایین‌تر از خیابان ما بود. صفی علی شاه، مجلسی داشت. خودش آدم خوبی بود ولی بخاطر بعضی از چیزهای پدرش، و اینها می‌آمدند، از دولتی‌ها می‌آمدند. دور مجلس صندلی بود. ما با مرحوم آقا آمدیم رفتیم در وسط مجلس نشستیم. در وسط مجلس، آن صاحب مجلس معمّم آمد: بفرمایید! نخیر، ما همین جا می‌نشینیم. نخیر، ما این جا می‌نشینیم، بقیه هم افراد بودند از همین دولتی‌ها و غیر دولتی، از همین اساتید دانشگاه هم بودند و فلان بودند. حالا آنها عارشان می‌آمد بیایند جلوی افراد، دیگر كنار گرفته بودند نشسته بودند در صندلی. و من دیدم كه بعضی از آنها با كفش هم نشسته بودند. خود من دیدم، بعضی البتّه. وقتی كه آمدیم از مجلس بیرون، یك واعظی هم صحبت می‌كرد خدا رحمتش كند مثل این كه به رحمت خدا رفته است. وقتی كه آمدیم، ایشان رو كردند به همان شخص صاحب مجلس و فرمودند كه مجلس سّیدالشّهدا دو رتبه ندارد، یك رتبه دارد! یك رتبه دارد شما صندلی‌ها را جمع كنید! و آن هم گفت: چشم، چشم. و صندلی‌ها را جمع كرد، خدا بیامرزد. حالا شنیدم كه به رحمت خدا رفته است. حالا اگر و جمع كرد و به مرحوم آقا خبر آوردند پیغام داد كه فردا یا پس فردا كه از مسجد برمی‌گشتیم كه یك شخصی آمد، در راه آمد، گفت: من از طرف فلانی آمدم بگویم كه امتثال امر شد، به ایشان برسانید. و گفتند: خیلی سلام من را به ایشان بفرماییدو بگویید: انشاءاللَه مورد قبول حضرت است، انشاءاللَه مورد قبول حضرت است. آن مجلس مورد قبول حضرت است نه مجلسی كه دو قسم باشد سه قسم و چهار قسم باشد، نه او نیست.

 در مجلس امام حسین علیه‌السّلام باید عزاداری به نحوی باشد كه از صورت عادی خارج نشود قضّیه! تصنّعی داد و بیداد نباید باشد نیاز به داد و بیداد نیست! حالا یك شخصی از خود بیخود می‌شود و ناله‌ای‌

 می‌كند، صدایش را بلند می‌كند، خب اشكال ندارد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید در حدیث اللَهم ارحم هذه الصفحه خدایا این صفحه كه این ناله و فریادی كه می‌آید، خدایا مورد رحمت قرار بده! اما آیا خود ائمّه هم در همه مجالسشان داد می‌زدند؟ نه عادی گریه می‌كردند. گاهی اوقات صدایشان هم خب بله، شنیده می‌شد به نحو متعارف. اّما این كه آدم داد بزند، فلان كند، اینها صحیح نیست. اینها درست نیست! بایستی كه آن متانت، بایستی كه آن وزانت بایستی كه اینها همه محفوظ باشد تا این كه انسان بیشتر استفاده كند. وعّاظی كه صحبت می‌كنند، وعّاظ باید بدانند كه طرفشان امام حسین است! اسمی از كسی نباید بیاورند. بله، بله، فلان آقا هم در مجلس ما حضور دارند. خب دارند كه دارند! یعنی چه اسم می‌آوری؟ صاحب مجلس، مجلس امام حسین، امام زمان علیه‌السّلام است!

 خدا رحمت كند مرحوم آقای حلبی را، ایشان در دهه عاشورا در مسجد قائم صبح‌ها منبر می‌رفتند، هر سال مرحوم آقا دعوتشان می‌كردند، مرحوم آقای حلبی خدا رحمتش كند منبر می‌رفتند، البتّه بنده عرض نمی‌كنم همه مطالبشان هم درست بود، نه، مطالب اشتباه هم در صحبت‌ها بود! حالا كی اشتباه نمی‌كند؟! حتّی مرحوم آقا هم در بعضی از اوقات به ایشان هم تذّكراتی می‌دادند. روز اوّل مجلس ایشان آمد حسابش را تسویه كرد. گفت: آقایان! مجلس نه به عدّه است نه به عدّه است، نه به افراد و كمّیت است، آن چه كه در مجلس لازم است، خب خیلی هم نمی‌آمدند، پنجاه نفر، شصفت نفر، هفتاد نفر، دیگر روزهای اواسط دهه دیگر كم كم افراد زیاد می‌شدند. آن محلّه هم كه مسجد قائم بود، اصلًا مسلمان نیستند اكثراً مسیحی نشین و انیها هستند لذا افرادی كه می‌آمدند اكثرا مال خود آن محل نبودند و از جاهای دیگر می‌آمدند. و كسبه بودند كه منازلشان جای دیگر بود، و صبح همّت می‌كردند و می‌آمدند، به اخلاص است و به صدق است و به صفا است. و از جمله مطالبی كه ایشان می‌گفتند و خیلی هم! صاحب مجلس نه بنده حلبی هستم و نه حضرت آیت اللَه طهرانی هستند، بلكه صاحب مجلس فرزند حضرت بقیة اللَه فرزند سیدالشّهدا هستند. و راست هم می‌گفت: صاحب مجلس امام حسین، امام زمان است نه آن كسی كه در خانه جلسه انداخته! نه آن كسی كه فرض كنید كه بانی شده! نه آن كسی كه فرض كنید كه پرچم زده است! اینها نیستند. آنها صاحب نیستند، افراد عادی هستند. وسیله هستند، واسطه هستند برای برقراری، صاحب مجلس كیست؟ صاحب مجلس فقط یكی است و آن امام زمان ارواحنا فداه است و بس.

 پس بنابراین دلیلی ندارد انسان مصداق تعیین كند. دلیلی ندارد حالا انسان اسم ببرد دلیلی ندارد حالا انسان فرض كنید كه فلان آقا جلسه مثلًا روضه انداخته خداوند بانی را چه كند و بر عزت و احترام بیفزاید و خداوند سایه را ... اینها چیست؟! این حرفها چیست؟! این مطالب چیست؟

 یك بنده خدایی در مكّه، روز هفتم ذی‌حجه منبر رفته بود، منبر رفته بود، و یكی از بعثه یكی از آقایان كه فوت كرده است، آن شخص و صحبت كرد و خلاصه خیلی، راجع به امام باقر، و بعد هم خدا سایه مبارك، از این عبارتهای زیراكس و كپی شده كه بله، از این در جیب هر كسی یك دو صفحه وجود دارد و هر جا بر طبق مقتضا بله، بعد هم آمد، ما خیلی سعی می‌كنیم كه بله، اخلاص داشته باشیم، این اخلاصت بود، این اخلاصت بود! مجلس امام باقر به آقای فلان چه ارتباط دارد؟ حالا بعثه‌او مجلس گرفته است، خب تو هم‌

 رفتی صحبت كردی، برای چه اسم می‌آوری؟ چرا اسم فلان كسی دیگر را نمی‌آوری؟ چرا اسم فلام كسی دیگر را می‌آوری؟ خب بعثه كه الحمدلله ماشاءاللَه زیاد است، چهل پنجاه تا این جا و آن جا، به جای این كه فرض كنید كه این آقا فلان است، انشاءاللَه خدا بر درجات، درجات، آن بنده خدا زنده بود، بر طول عمر فلان آقایی كه آن جا است بیفزاید، چرا اسم او را نمی‌آوری؟ چون پاكت از این طرف است؟ خب فردا برود آن جا، آن آقا می‌رود بالا، پس فردا آن درجات، همین! بالاخره همین، اینها همه غلط است. اینها صحیح نیست اسم می‌خواهید بیاورید از امام زمان باید اسم بیاورید. مجلس برای جدّ او است. صاحب مجلس امام زمان است! والسّلام و تمام! همین. این آن وقت می‌شود مجلس، مجلس آزاد، مجلس با صدق، نه آن كسی كه می‌رود بالا و در فكر این است كه چطوری مطالب را بچیند، بیاید، بیاید تا به آقایان ختم شود! نه، وقتی این مجلس نور نیست دیگر صاحب مجلس امام زمان نیست صاحب مجلس بنده هستم! بنده و امثال بنده می‌شویم صاحب مجلس، در این مسائل.

 و از مسائلی كه منبری باید بداند كه طرفش كیست؟ طرفش امام زمان است. اگر هدیه به او می‌شود، صحبتی كه می‌كند، نباید بخاطر عوضی باشد، و اگر عوضی را دریافت می‌كند باید بداند كه از ناحیه حضرت این عوض آمده است! دیگر نباید او را بشمرد! مگر كسی هدیه حضرت را می‌شمرد؟ هزار تومان است یا نهصد تومان است؟ خدا رحمت كند مرحوم ... اینها چیزهایی است كه ما باید خودمان را با این اخلاق عجین كنیم.

 خدا رحمت كند باز جدمان مرحوم حاج آقا معین، ایشان منبر می‌رفتند. یك روز مرحوم حاج هادی ابهری كه خب معهود رفقا هست و از حالاتش كم و بیش خبر دارند، به مرحوم حاج آقا معین توصیه می‌كند كه منبر كه می‌روی آن وجهی را كه به شما می‌دهند او را نشمر، و همه را هم توی یك جیب بریز! مثلًا فرض كن كه فلان مجلس می‌روی كه یك هدیه داده می‌شود، آن روز، بعد آن را دیگری می‌دهد، آن همین كه قاطی شود كه وقتی شب می‌آیی نفهمی فلان مجلس آن مقدارش و كمیت آن! خیلی حرف است ها؟!!

 مرحوم آقا حاج معین یكدفعه برای ما این قضایا را می‌گفت و می‌خندید. البّته بله، یك توصیه كرده بود گفت: من آن توصیه را عمل نمی‌كردم كه البّته گفتن ندارد! ایشان می‌گفت كه من یك وقتی می‌رفتم منزل، یك منزلی بود مربوط به مخدّره بود، خانمی بود عفیفه و فلان، همسایه‌ها را جمع می‌كرد روز پنجم ماه، سوّم ماه كه مثلًا منزلش یك ذكر مصیبتی داشت. و من از میدان امام حسین می‌رفتم آن جا، مثل این كه من این را به رفقا گفتم. این قضیه را حالا دوباره باز تكرار می‌كنم و همان موقع سابق، حالا این قضّیه حالا مال چهل سال پیش، چهل و پنج سال پیش، بله، چهل سال پیش، وقتی كه می‌آمد یك تومان می‌گذاشت در آن چایی كه برای من به اصطلاح آن سینی چای كه برای من می‌آورد، آن یك تومان را می‌گذاشت آن جا با آب نبات و اینها. ما خلاصه آن یك تومان را برمی‌داشتیم می‌گذاشتیم در جیبمان و می‌آمدیم. ایشان می‌گفت از این قضیه سالیان سال گذشت. گاهی می‌شد كه من برای رفتن به آن جا دویست یا سیصد تومان پول تاكسی می‌دادم. همان یك‌

 تومان را می‌گذاشت ایشان! آن هم قشنگ از جایش تكان نمی‌خورد! همان یك تومانی كه از اوّل بوده، و من دویست یا سیصد تومان پول تاكسی می‌دادم و می‌رفتم و می‌آمدم. واقعاً اینها برای ما درس است! اینها برای ما واقعاً عبرت است! اینها برای ما درست است و درس عبرت است. درست؟

 كسی كه می‌خواهد به تبلیغ برود (حالا اختصاص به محرّم ندارد حتی ماه رمضان) كسی كه می‌خواهد تبلیغ برود، در بعد از تبلیغ نباید بگوید كه این كم بود، آن زیاد بود، چرا؟ چون تو تبلیغ رفتی، در سفر، همین طور حالا این قضّیه فقط مربوط به قضیه عاشورا نیست، مربوط به ائمه است! آن كه مربوط به تبلیغ است، اصلًا تبلیغ ربطی به ائمّه ندارد! مربوط به تبلیغ احیای دین، احیای ذكر باید این طور باشد، آن وقت خیلی فرق می‌كند، خیلی تفاوت می‌كند، حال و هوای انسان خیلی فرق می‌كند، صحبت انسان فرق می‌كند، تأثیرگذاری آن خیلی تفاوت می‌كند. اینها مطالبی است كه بزرگان این مطالب را فرمودند.

 از آن طرف باید افرادی كه دعوت می‌كنند اشخاص را باید احترام بگذارند. نه به عنوان این كه یك نفری حالا بیاید و حالا احترام بگذارند او را، به عنوان مبلغ دین و كسی كه دارد می‌آید ادای وظیفهع و تكلیف را دارد می‌كند! به این جنبه بایدبه او نگاه كنند! ماشین بفرستند و او را بیاورند. آقا بلند شو بیا، نه. با آن كمال احترام و كمال شایستگی باید فرد را دعوت كرد! خب البتّه ممكن است انسان به كسی دیگر نیابت بدهد و كسی دیگری بیاورد ولی نباید رها كرد! و به صرف این كه دعوت شده، نه، بایستی كه خود آنها هم مقدّمات این مسئله را آماده كنند.

 خب این تا حدودی راجع به كیفیت عزاداری و كیفیت احیای ذكر بود كه در این به اصطلاح آستانه ورود ماه محرّم خدمت رفقا عرض كردیم.

 و مرحوم آقا می‌فرمودند كه بهتر است كه روضه در بین‌الطوعین باشد. آن اثرش بیشتر است. البّته اگر كسی نتوانست می‌تواند در بعدازظهر هم بگذارد، شب هم بگذارد. اشكال ندارد. ولی روضه بین الطّلوعین اثر دیگری دارد یا اگر انسان فرض كنید كه روضه در شب دارد، خودش در یك روضه كه در بین الطلوعین است شركت كند كه این اثر دارد. اصلًا به طور كلی بین الطلوعین این خصوصیت را دارد، حتّی دیروز عرض كردم در آن جلسه به اصطلاح دیروز كه حتی ایشان به بنده می‌فرمودند در زیارتها كه می‌روی بین الطّلوعین برو بهتر است از شب زیارت در شب مگر برای كسی كه زائر است و می‌خواهد دو یا سه روز بیاید زیارت كند و خب آن دیگرنه، باید شب هم برود چون فرصت كم است برای كسانی كه ساكن هستند و می‌توانند از هر موقعیت استفاده كنند، ایشان می‌فرمودند كه زیارت ائمّه و اعتاب مقدسه و متبركه در بین الطلوعین است. خلاصه روضه بین الطلوعین را نسبت به آن قدر دانست.

 انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند توفیق عمل به دستورات و موازین بزرگان را به همه ما عنایت كند و ما از زمره‌شیعیان حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه قرار بدهد. و در دنیا و آخرت دست ما را از دامان او كوتاه نگرداند.

1. سوره القصص (٢٨) آيه ٢١ [↑](#footnote-ref-1)